

ماجرای ورود زنان به بازار کار



زهرا چیدری

سردبیر
چاردیواری

ایفای نقش زنان در خانه امری است که پیشینه‌ای تاریخی دارد و در تمام نقاط دنیا، اصلی‌ترین نقش زنان در خانه و خانواده تعریف می‌شد و در فرهنگ‌های مختلف، زنان در عمل خانه‌دار بودند. اگرچه دنیای قدیم فعالیت افراد بیشتر در حیطه‌های کشاورزی و دامداری بود و از این منظر زنان هم در کنار مردان و دیگر اعضای خانواده در مزرعه کاری کردند یا وظایفی چون شیردوشی و غذا دادن به حیوانات از جمله کارهایی بود که زنان در آن مشارکتی فعال داشتند اما در عین حال کارهای درون خانه همچون پخت غذا و سایر امور مربوط به خانواده همواره از جمله کارهایی بود که طبق توافقی نانوشته بر عهده زنان گذاشته شده بود و از این منظر تفاوتی میان مردم شرق و غرب وجود نداشت. اما چه شد که زنان وارد بازار کار شدند؟ کار و فعالیت‌های اجتماعی زنان در فرهنگ شرقی از گذشته‌های دور هم پذیرفته شده بود؛ همچنان که به طور نمونه حضرت خدیجه پیش از ازدواج با پیامبر، بازرگانی می‌کردند یا حضور زنان در جنگ‌ها به عنوان پرستار و انجام امور پشتیبانی جبهه امری معمول بود اما در دنیای غرب ورود زنان به بازار کار امری خودخواسته نبود بلکه این ماجرا برای کامل کردن قطعه‌ای از پازل لیبرالیستی اتفاق افتاد و بعدها با کمک تفکرات فمینیستی به شکل یک حق توجیه شد. ماجرا به انقلاب صنعتی و نیاز به نیروی کار ارزان قیمت بازمی‌گردد که موجب شد تا زنان را به بازار کار بکشند و از آنها در راستای چرخاندن ارزان تر چرخ‌های صنعت، بهره‌برداری کنند. این‌گونه شد که زنان غربی که حتی حق مالکیت نداشتند به یک‌باره در ذیل شعارهای فمینیستی خواهان برابری با مردان شدند و این برابری صرفاً در بازار کار تعریف شد. این‌گونه بود که زنان حتی در مشاغله‌ای که نیازمند قدرت بدنی و زور بازوی مردانه است، به کار گرفته شدند و این ماجرا موجب شد تا زنان از ساختار خانوادگی فاصله بگیرند. این برابری در ایفای نقش‌های مردانه اما لااقل به دریافت دستمزد برابر با مردان برای کارهای مشابه هم منتهی نشد! این ماجرا هنوز هم ادامه دارد و همچنان زنان غربی برای دریافت دستمزد برابر با مردان در کارهای مشابه در حال تلاش و مبارزه‌اند به گونه‌ای که روز ۱۸ سپتامبر از سال ۲۰۱۷ از سوی مجمع عمومی سازمان ملل به عنوان روز جهانی برابری دستمزد نامگذاری شده تا از تبعیض دنباله‌دار میان زنان و مردان در دنیای غرب سخن بگوید. بیرون کشیدن زن از خانه در دنیای غرب اما بیشتر از دستاورد، چالش داشت و به همین خاطر امروز جریان‌های اجتماعی متعددی برای بازگشت زنان به درون ساختار خانواده شکل گرفته است.



معنی عصمت

شنیده‌اید که پیغمبران و ائمه معصومند. از شما می‌پرسند این‌که پیغمبران یا ائمه معصومند یعنی چه؟ می‌گویید اینها هرگز گناه نمی‌کنند. درست است، معنایش همین است. ولی بعد، از شما می‌پرسند چرا گناه نمی‌کنند؟ این چرا را دو جور ممکن است جواب بدهید. یکی این‌که پیغمبران و ائمه از آن جهت معصومند و گناه نمی‌کنند که خداوند به قهر و قصد مانع گناه کردن‌شان است، یعنی هر وقت می‌خواهند گناه کنند خداوند مانع می‌شود و جلوی‌شان را می‌گیرد. اگر معنی عصمت این باشد، فضیلت و کمالی نیست. بنده و شما هم اگر این جور باشد که هر وقت بخواهیم معصیت کنیم یک قوه‌ای از خارج جلوی ما را بگیرد، مانع و مزاحم بشود و حائل میان ما و گناه شود، قهراً معصیت نمی‌کنیم. پس آنها چه فضیلتی بر ما دارند؟! در چنین صورتی فرق‌شان با ما فقط این خواهد بود که آنها بندگانی هستند که خدا نسبت به آنان تبعیض قائل شده است؛ وقتی که آنها می‌خواهند معصیت کنند جلوی‌شان را می‌گیرد، ولی ما که می‌خواهیم معصیت کنیم جلوی ما را نمی‌گیرد. نه، اشتباه است. این‌که آنها معصومند به این معنی نیست که آنها می‌خواهند معصیت کنند، ولی خدا مانع می‌شود! پس قضیه چیست؟

معنی عصمت، آن نهایت درجه ایمان است. ایمان به هر اندازه که زیاده‌تر باشد، خدا بیشتر به یاد انسان است. مثلاً فردی ایمان یک روز تمام می‌گذرد، یک هفته می‌گذرد، یک ماه می‌گذرد، چیزی که به یادش نمی‌افتد خداست. این شخص، غافل مطلق است. بعضی از افراد این جور هستند که گاهی از اوقات به یاد خدا می‌افتند، فکر می‌کنند که ما خدایی داریم، این خدا بالای سر ماست، خدا می‌بیند، ولی همین یک لحظه خدا در ذهنش می‌آید، بعد دو مرتبه فراموش می‌کند، گویی اساساً خدایی نیست. ولی بعضی از افراد که ایمان‌شان بیشتر است، گاهی در حال غفلتند و گاهی در حال حضور. وقتی که در حال غفلتند، معصیت از آنها صادر می‌شود اما وقتی که در حال حضور هستند قهراً معصیت از آنها صادر نمی‌شود، چون در حالی که توجه به خدا دارند امکان ندارد معصیت کنند (لَا یُزِیُّ الزَّالِمَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ). در حالی که ایمان واقعا در روح انسان هست و حضور دارد، انسان معصیت نمی‌کند. حال اگر ایمان انسان به حد کمال رسید به طوری که انسان دائم‌الحضور شد یعنی همیشه خدا در دل او حاضر بود، اصلاً غفلت به او دست نمی‌دهد، هر کاری را که می‌کند در عین حال به یاد خداست.

قرآن می‌گوید: رَجُلٌ لَا تُلْهِیْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ... مردانی که معامله، خرید و فروش، تجارت، آنها را از یاد خدا هرگز باز نمی‌دارد. نمی‌گوید مردانی که تجارت نمی‌کنند. اسلام نیامده است که به مردم بگوید معامله نکنید، تجارت نکنید؛ برعکس تشویق کرده است که کار کنید، کسب کنید، معامله کنید، تجارت کنید. می‌فرماید مردانی که خرید و فروش می‌کنند، تجارت می‌کنند، کسب می‌کنند، مشاغل زندگی دارند، ولی در حالی که همه اینها را دارند، آنی هم از خدا غافل نیستند؛ پشت ترازوی عطاری و بقالی خودش است و دائماً هم مشغول حرف زدن و مکالمه و جنس تحویل دادن و پول گرفتن است اما چیزی را که هرگز فراموش نمی‌کند، خداست. خدا همیشه در ذهنش هست. اگر کسی دائم‌الحضور باشد، همیشه خدا در نظرش باشد، طبعاً هیچ وقت گناه نمی‌کند.

البته ما یک چنین دائم‌الحضوری غیر از معصومین علیهم‌السلام نداریم. معصومین یعنی کسانی که هیچ وقت فراموش نمی‌کنند که خدایی دارند.

برگرفته از کتاب آزادی معنوی

استاد شهید مرتضی مطهری

کتابی برای کمک به فرزندپروری بهتر

والدین آگاه، فرزندان دلخواه

اگر شما هم مادر یا پدر هستید یا می‌خواهید پدر یا مادر شوید بهتر است بدانید برای داشتن فرزندانی دلخواه، خود شما هم باید والدینی آگاه باشید و اطلاعات خود را درباره شیوه‌های فرزند پروری بالا ببرید. بدیهی است اگر شما رفتار درست و مناسبی با فرزند خود نداشته باشید، این رفتارها روی شخصیت کودک اثر گذاشته و فرزند شما متفاوت از آن چیزی خواهد شد که شما دل‌تان می‌خواهد. بچه‌های ما بیشتر از آن‌که شبیه انتظارات ما شوند، شبیه رفتارها و الگوهای تربیتی ما خواهند شد.

اعتماد به نفس، مقوله‌ای است که در مستقل‌سازی نقش مهمی دارد، یعنی این که فرد به نیروهای درونی‌اش جهت انجام کاری اطمینان پیدا کند و ارزش خود را بداند اما متأسفانه خانواده‌ها گاهی با رفتارهای خود به این موضوع لطمه می‌زنند.

کتاب «والدین آگاه، فرزندان دلخواه» به قلم سید محمد رضا پیغمبری ضمن معرفی اصول صحیح تربیت کودک بر مبنای فرهنگ جامعه برای مربیان و والدین به سوالات اغلب خانواده‌ها در مورد رفتارهای کودکان نیز پاسخ داده است.



برشی از کتاب

در بخشی از کتاب می‌خوانید:

چهار حیطه‌ای که به اعتماد به نفس فرزندان ما کمک می‌کند عبارتند از:

الف) رضایت از خود در خانواده؛ وقتی فرد از منحصر به فرد بودن خود در خانواده، بدون مقایسه با دیگر افراد اطمینان داشته باشد، می‌توان گفت اعتماد به نفس خوبی دارد، اگر در خانواده به او محبت بی‌قید و شرط داشته باشیم و او را همین گونه که هست، بپذیریم به اعتماد به نفس او کمک کرده‌ایم.

ب) رضایت از خود؛ شکل ظاهری هر فرد کمک بسیاری به اعتماد به نفس او می‌کند، چنانچه یکی از روش‌های کسب

شخصیت و مقبولیت اجتماعی برای دختران، زیبایی ظاهر و برای پسران رقابت‌های مختلف است. پس پدر و مادر هرگز نباید با گفتن کلماتی که به برداشت نازیبا از هیکل و قیافه ظاهری فرزند منجر می‌شود، او را تحقیر کنند. عباراتی مانند: «از هیکلت خجالت بکش، چقدر چاق شدی، لاغر مردنی و...» که این‌گونه برخوردها به این جنبه مهم اعتماد به نفس ضربه می‌زند.

ج) رضایت از خود در اجتماع؛ وقتی در جامعه و بین اطرافیان، فرد محبوبیت و مقبولیت داشته باشد، اعتماد به نفس او نیز بالا می‌رود، چنانچه افرادی که به عنوان سرگروه و مبصر، مسئول جایی هستند از استقلال و اعتماد به نفس بیشتری برخوردارند. اغلب خانواده‌ها غیرمستقیم به این جنبه اعتماد به نفس ضربه می‌زنند مثلاً با ترساندن فرزند خود از دیگران و یا بدگویی فرزندان نزد همسایه‌ها و فامیل، اعتماد به نفس فرزند خود را کم می‌کنند. با این کار از یک سو احترام فرزند نزد همسایه یا فامیل کم می‌شود و از دیگر سو بر اثر نصیحت‌های آنها به فرزند ما، اعتماد فرزندمان را به ما نیز کم کرده و احساس حقارت می‌کند و این احساس حقارت، اعتماد به نفس او را کم می‌کند. پس همسایه‌ها و فامیل ممکن است آدم‌های قابل اعتمادی باشند، اما مشاوران خوبی نیستند که ما مشکلات فرزندمان مان را به آنها بگوییم، زیرا رسیدگی به مشکلات فرزند نیاز به تخصصی دارد که در حیطه کار هر کسی نیست. اولیا باید نکات مثبت حقیقی بچه را به دیگران بگویند تا تشویقی برای فرزند باشد و نکات منفی را فقط در خانواده به فرزند تذکر دهند و بکوشند با کمک خود فرزند، آن مشکل را حل کنند و اگر قادر به حل مشکلات خاص رفتاری نبودند با کمک مشاوران مجرب و مراجعه به مراکز مشاوره در رفع مشکل و پیگیری آن تلاش کنند.

رزقی که دست خداست

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: مسأله رزق یعنی اموال و اولاد و کمی و زیادی آن، به دست خداست که هر کسی را به مقتضای حکمت و مصلحت از آن روزی می‌کند و اسباب به دست آوردنش را هم فراهم می‌نماید و خواست انسان و کرامت و حرمتی که نزد خدا دارد، هیچ اثری در کمی و زیادی رزقش ندارد. برای این‌که چه بسا رزق یک مؤمن و یک کافر و یک عقل‌دوراندیش، زیاد می‌شود، همچنان‌که رزق یک احمق و بی‌عقل زیاد می‌شود و چه بسا همین نامبرندگان رزق‌شان کم می‌شود، یا در اول زیاد و در آخر کم می‌شود؛ پس زیادی مال هیچ دلالتی بر سعادت و کرامت نزد خدا ندارد.

